

بررسی و نقد اسرائیلیات در تفسیر قرآن و احادیث اسلامی

دکتر مهدی ایزدی مبارکه

استادیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق (ع)

چکیده

اسرائیلیات عبارت از حکایت های بی پایه ای است که به طور عمده ریشه در خرافه های کهن یهود دارد. یهود پس از شکست از مسلمانان در عرصه ی نظامی، تهاجم فرهنگی خود را با اشاعه ی اخبار محرّف و ساختگی در بین مسلمانان سامان دهی کردند. عدم ضبط و تدوین حدیث، خلاصه و گزیده بودن قصص قرآن و کنجکاوی برخی صحابه در این خصوص از زمینه های شیوع چنین اخباری به شمار می رود. این توطئه ی فرهنگی توسط عالمان اهل کتاب که تظاهر به اسلام کرده و اعتماد برخی خلفا و صحابه را به خود جلب نمودند، عملی گردید. به رغم تلاش برخی در موجه جلوه دادن استناد به اسرائیلیات، دلایل مخالفان قوی تر است و استناد به چنین روایاتی به هیچ روی جایز نمی باشد.

واژگان کلیدی: اسرائیلیات، قصص قرآن، احادیث ضعیف، احادیث موضوعه، داستانسرایان.

مقدمه

"اسرائیلیات" جمع "اسرائیلیه" است و آن عبارت از داستان یا رویدادی است که از منبعی اسرائیلی نقل شده است. مراد از اسرائیلی آنچه منسوب به "اسرائیل" یعنی یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، پدر دوازده سبط بنی اسرائیل که یهود به وی نسبت داده می شوند، می باشد. لذا به یهود "بنی اسرائیل" گفته می شود. خواه این نسبت از طریق نسب باشد و خواه از طریق ایمان و اعتقاد. پس هرکس به آیین یهود ایمان داشته باشد از بنی اسرائیل محسوب می شود هرچند

نسبش به یکی از اسباط نرسد. در آیات متعددی از قرآن کریم نیز از ایشان همین گونه یاد شده است. مثلاً: "لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون" (المائده/۷۸) یعنی: "افرادی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند بر زبان داود و عیسی بن مریم نفرین شدند. این به خاطر نافرمانی ایشان و اینکه از متجاوزان بودند، می باشد.

"وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلنّ علواً کبیراً" (الاسراء/۴) یعنی: "بنی اسرائیل را خبر دادیم که دوبار در زمین فساد خواهید کرد و نیز بسیار سرکشی خواهید نمود."

"ان هذا القرآن یقصّ علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیہ یختلفون" (النمل / ۷۶) یعنی: "این قرآن بیشتر آنچه را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برایشان حکایت می کند."

واژه "اسرائیل" عبری است و به معنای چیره شدن بر خداوند است و از افسانه ای اقتباس گشته که بر اساس آن یعقوب(ع) یک شب کامل با خداوند کشتی گرفت و صبح هنگام بر او چیره گشت (سفر تکوین، اصحاح ۳۲، عدد ۲۵) این واژه مرکب از دو جزء "اسرا" به معنای چیرگی و غلبه و "ئیل" به معنای قدرت کامل یعنی خداوند متعال است (قاموس کتاب مقدس: ۵۳ و ۱۴۲).

اصطلاح "اسرائیلیات" گرچه ظاهراً بر داستان هایی که از منبعی یهودی نقل شده دلالت دارد، اما در اصطلاح دانشمندان تفسیر و حدیث معنای وسیعتری را شامل می شود و آن عبارت از هر سخنی است که از اساطیر کهن که در اصل نقل به منبعی یهودی، مسیحی یا جز آن منسوب است، اخذ شده است و در تفسیر و حدیث وارد شده است. حتی برخی از ایشان در مدلول این اصطلاح توسعه بیشتری قائل شده و اخبار بی اساسی که دشمنان اسلام، با سوء نیت جعل کرده و در کتب تفسیر و حدیث وارد نموده اند تا مبانی اعتقادی مسلمانان را سست نمایند، مانند افسانه غرائیق^۱ را از اسرائیلیات دانسته اند (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۱۹ و ۲۰).

^۱ - این داستان را بسیاری از محدثان و مفسران بانقلهای گوناگون، در تفاسیر خود آورده اند من جمله از سعید بن جبیر نقل شده که گفت: پیامبر اکرم (ص) در مکه سوره نجم را تلاوت فرمود تا به آیه "افرأیتم اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری" رسید که شیطان بر زبان او این کلمات را جاری ساخت: تلک الغرائیق العلی و ان شفاعتهنّ ترتجی (النحاس، ۱۴۰۷ق: ۱۰-۱۳)

سبب اطلاق اسرائیلیات بر انواع یاد شده از جمله نصرانیات آن است که بیشتر این داستانهای خرافی و باطل از منابع یهودی سرچشمه می‌گیرد و ایشان کسانیند که در قرآن کریم به عنوان کینه توزترین دشمنان اهل ایمان معرفی شده‌اند. چنانکه می‌فرماید: "لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود والذین اشرکوا" (المائده / ۸۲). یعنی: "قطعاً تو دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان، خواهی یافت."

دیگر آنکه یهود از همان روزهای نخست که اسلام وارد مدینه شد، توطئه‌ی خود را بر ضد آن آغاز کرد. به علاوه در آن مرحله هیچ اثر نصرانی در فرهنگ عربی و اسلامی مشاهده نمی‌شد. حتی پس از این دوره، هنگامی که فرهنگ‌های غیر یهودی به جوامع مسلمانان وارد شد و برتفکرات ایشان اثر گذارد، معلومات یهود بر تمام اطلاعات دیگر که منابعی پراکنده داشتند، غالب بود. خصوصاً در زمینه‌ی تفسیر از همان روزهای اول ورود اسلام به مدینه و در حضور نبی اکرم (ص) مسلمانان با فرهنگ یهود و اطلاعات اسرائیلی برخورد پیدا کردند (آل جعفر، ۱۴۰۵ق: ۱۲۱).

سبب ورود اسرائیلیات به حوزه‌ی تفسیر

شاید بتوان ورود اسرائیلیات به حوزه‌ی تفسیر و حدیث را مربوط به تأثیر فرهنگ یهودی در فرهنگ عرب در زمان جاهلیت دانست. در زمان جاهلیت گروهی از اهل کتاب که بیشتر ایشان را یهودیانی که از دیر باز به شبه جزیره‌ی عربستان کوچ کرده بودند و یهودیانی که در سال ۷۰ م. از آزار و شکنجه "تیتوس"^۱ رومی فرار کرده و به سرزمین عربستان روی آورده بودند، تشکیل می‌دادند (علی، جواد ۱۹۷۸م: ۱۰۸/۳).

یهودیان فرهنگی را که از کتابهای دینی خود نشأت می‌گرفت و تعالیمی را که نسل بعد از نسل پیامبران و روحانیان خویش به ارث برده بودند، به شبه جزیره‌ی عربستان آوردند. ایشان مکان‌های ویژه‌ای موسوم به "مدراس" داشتند و در آنها به آموزش معارف دینی خود می‌پرداختند و نیز دارای معبدهایی بودند که در آنها عبادت‌ها و شعائر مذهبی خود را بر پا می‌داشتند. عرب در زمان جاهلیت کوچ‌هایی به سمت شرق و غرب داشت. قبیله‌ی قریش نیز در طول سال

^۱ - Titus

دوبار کوچ می کرد یک بار در زمستان به طرف یمن و بار دیگر در تابستان به طرف شام کوچ می کردند.^۱

در یمن و شام بسیاری از اهل کتاب که بیشترشان از یهود بودند، سکونت داشتند طبیعی است که ملاقات ها و برخوردهای مابین اعراب و یهودیان خواه در داخل یا خارج از جزیره العرب، تأثیر بسزایی در ورود فرهنگ یهود در بین اعراب که از فرهنگی ابتدایی و بدوی برخوردار بودند، داشته است.

البته چنین فرهنگ بسیطی فاقد زمینه ی پذیرش وسیع از فرهنگ یهود بود اما پس از ظهور اسلام و نشر معارف و تعالیم قرآن کریم در بین ساکنان شبه جزیره ی عربستان زمینه های این تأثیر بیشتر شد.

پیامبر اکرم(ص) در مسجد مدینه مجالسی برای تعلیم معارف خود ترتیب می داد و در اطراف مدینه طوایف یهود چون: بنی قینقاع، بنی قریظه، بنی النضیر، خبیر تیماء و فدک سکونت داشتند و به واسطه ی این همسایگی، بین یهودیان و مسلمانان ملاقات هایی که معمولاً از تبادل علوم و معارف نیز خالی نبود رخ می داد. پیامبر اکرم(ص) با یهود و سایر اهل کتاب جهت تبلیغ دین مبین اسلام ملاقات می کرد و ایشان نیز جهت طرح پرسش های خود که بعضاً به منظور امتحان و آزمون راستی ادعای آن حضرت صورت می گرفت، با آن حضرت(ص) دیدار می کردند و از همه مهمتر، تشرف گروههایی از علمای یهود چون عبدالله بن سلام، عبدالله بن صوریاء و کعب الاحبار و امثال ایشان به اسلام می باشد. ایشان از فرهنگ یهود به حد وسیعی مطلع بودند و در بین مسلمانان نیز جایگاه قابل ملاحظه و ویژه ای داشتند.

البته نمی توان با مسأله ی اسلام آوردن دانشمندان بزرگ یهود ساده لوحانه برخورد کرد، زیرا چنانکه گذشت به نص صریح قرآن کریم (المائده / ۸۲) یهودیان و مشرکان، کینه توزترین دشمنان مؤمنان به آیین اسلام به شمار می آمدند و ایشان که در جنگ های پیاپی از مسلمانان شکست خورده و متحمل خسارت جبران ناپذیری شدند، بیش از پیش بغض و کینه ی اسلام و مسلمانان را در دل پنهان کردند و چون دریافتند که راه مبارزه با این دین از طریق نظامی ممکن نیست از طریق فرهنگی وارد شدند و از راه جعل روایات و انتشار اخبار بی پایه و اساس که

۱- قرآن کریم نیز به این دو کوچ در سوره " قریش " اشاره دارد.

غالباً از تلمود و افسانه های کهن یهود سرچشمه می گرفت، سعی در تخریب مبانی استوار فرهنگی این دین مبین نمودند و این هنگامی بود که از تحریف قرآن کریم به دلیل مدون بودنش ناامید گشتند. اما به دلیل مدون نبودن احادیث در زمان حیات رسول گرامی اسلام(ص) و صحابه‌ی آن حضرت، توانستند توطئه ی خود را جامه عمل بپوشانند(ابوریه، بی تا: ۱۴۶-۱۴۵). از طرفی قرآن کریم در بیان قصص انبیا مشترکات زیادی با تورات و انجیل دارد. اما بایک فرق اساسی و آن این که قرآن کریم وقتی شرح حال یکی از انبیا را بیان می کند به ذکر رویدادهایی که موجب پند و اندرز است اکتفا می نماید و از بیان جزئیات امور مانند تاریخ حوادث، نام شهرها، اسامی افراد و امثال آن صرف نظر می کند. برخلاف کتب عهدین که مانند کتاب های تاریخی به ذکر جزئیات و تفصیل حوادث می پردازد.^۱ لذا اصحاب جهت آگاهی از جزئیات تاریخ انبیای گذشته به اهل کتاب و یا مسلمانانی که قبلاً از جمله آنها بودند، مراجعه می کردند.

ابن خلدون در این زمینه می گوید: چون اقوام عرب اهل کتاب و دانش نبودند و صحرا گردی و بی سوادی برایشان غلبه داشت، هنگامی که نسبت به شناخت آنچه نفوس بشری به اطلاع از آن مایل است، چون علل حوادث و ابتدای آفرینش و اسباب و علل هستی، مشتاق می شدند، درباره ی این امور، از اهل کتاب که پیش از ایشان نیز بودند، سؤال می کردند و از آنها بهره می جستند. آنان یهودیان پیرو تورات و بعد از ایشان مسیحیان بودند. یهودیانی که بین اقوام عرب در آن روزگار می زیستند، مردمی بدوی بودند و از اموری که گفته شد، جز آنچه که عموم اهل کتاب می دانستند، اطلاعی نداشتند. بیشتر ایشان از قبیله "حمیر" بودند که پس از قبول اسلام غیر از احکام شرعی که نسبت به آنها جانب احتیاط را رعایت می کردند، درباره مسائل چون اخبار ابتدای آفرینش و حوادث مربوط به آینده و امثال آن بر همان اعتقادات قبلی خود باقی ماندند. اینان افرادی چون کعب الاحبار، وهب بن منبه، عبدالله بن سلام بودند که کتب تفسیر مالمال از منقولات ایشان در این موضوعات گردید (ابن خلدون، ۱۳۹۱ق: ۳۶۷). ایشان بنا به روایت بخاری از ابوهریره، تورات را به عربی ترجمه می کردند(بخاری، ۱۴۰۱ق: ۲/۲۸۵).

۱- بامقایسه ی قصه ی خروج حضرت آدم از بهشت که در سوره ی بقره و اعراف ذکر شده با آنچه در سفر تکوین آمده، این مطلب روشنتر می شود. (الکتاب المقدس ۱۹۶۶م: ۴۳)

ما در این بخش از مقاله به طور مختصر درباره کعب الاحبار که مهمترین نقش را در ترویج روایات اسرائیلی داشته مطالبی را به خوانندگان گرامی تقدیم می کنیم و در معرفی سایر شخصیتها به ذکر منابعی چند، بسنده می نماییم.

نام کامل وی کعب بن ماع حمیری، کنیه اش ابوسحاق، مشهور به کعب الاحبار و از دانشمندان بزرگ یهود است. در زمان عمر اسلام آورد و در مدینه ساکن گشت و در فتح قدس با خلیفه همراه بود. در زمان عثمان به شام رفت و معاویه او را به جهت دانش فراوانش از مشاوران ویژه ی خود ساخت و به او فرمان داد تا در شهرهای مختلف منطقه ی شام به قصه گویی بپردازد و لذا وی را می توان نخستین قصه گویی که به نقل داستانهای یهودی مبادرت ورزید، دانست.

ابن حجر عسقلانی درباره ی او می نویسد: وی به طور مرسل از پیامبر(ص) روایت نقل کرده و اصحابی چون: ابن عمر، ابوهریره، ابن عباس، ابن زبیر و معاویه و جز ایشان از او روایت نقل کرده اند (بی تا: ۳۲۳/۵).

ابن کثیر می گوید: هنگامی که کعب در دولت عمری اسلام آورد، عمر شروع به نقل حدیث از وی نمود و گاه خود به احادیثش گوش فرا می داد و به مردم نیز اجازه می داد احادیثش را بشنوند و احادیث سره و ناسره اش را بازگو نمایند (۱۳۹۴ق: ۲۰۶/۸).

از جمله احادیث وی آن است که هنگامی که خداوند پنجاه رکعت نماز در شبانه روز بر بندگان خود واجب ساخت هیچ یک از پیامبران جز موسی نتوانست محال بودن ادای آن رکعات بر انسان ها را درک کند! او تنها کسی بود که این مطلب را با زیرکی دریافت و محمد(ص) را واداشت تا ده مرتبه به سوی پروردگارش بازگردد و هر بار چند رکعت از آنها را بکاهد و در هر مرتبه موسی وی را بازمی گرداند تا بار دیگر شماری از آن رکعات را بکاهد تا اینکه به پنج نماز رسید (ابوریه، بی تا: ۱۶۲).

آثار جعل و وضع از این احادیث کاملاً پیداست چطور ممکن است خداوند متعال بنده خود را به تکلیفی که توانایی به جا آوردن آن را ندارد مکلف سازد؟! حال آنکه قرآن کریم می فرماید: لا یكلف الله نفساً الا وسعها (البقره/ ۲۸۶). یعنی خداوند هرکس را به قدر توانایش

مکلف می سازد و چطور ممکن است که هیچ پیامبری جز موسی(ع) نتواند محال بودن ادای این تکلیف را بفهمد؟!^۱

نقلان و داستانسرایان

از جمله کسانی که نقش بسزایی در ورود اسرائیلیات به منابع تفسیر و حدیث داشته اند، نقلان و قصه پردازان می باشند. ایشان با نقل داستان های عجیب و غریب و مطالب دروغ و اغراق آمیز که غالباً از اسرائیلیات نشأت می گرفت، افراد عوام و دور از بصیرت که قدرت تشخیص حق را از باطل نداشتند، مجذوب خود ساخته، اکاذیب و باطیل خود را به ذهن ایشان القا می کردند.

این قتیبه تأثیر بسزایی برای قصه پردازان بر دل توده ی عوام قائل است و ایشان را از جمله عوامل مهم ورود احادیث ضعیف و ساختگی در کتب روایی می داند، وی در این باره می نویسد: ایشان را با احادیث مردود ناشناخته (از سوی علمای این فن) و دروغ پر می ساختند و از ویژگی عوام آن است که در صورتی که سخنان قصه گو عجیب و دور از عقل و یا حزن انگیز و گریه آور باشد، پای صحبت او می نشینند (۱۳۲۶ق: ۳۵۵).

آنان در ترویج داستان های فریبنده ی خود بین توده ی عوام، برخی از مطالب خود را از طریق بزرگان اهل حدیث و استادان ایشان به پیامبر اکرم (ص) و یا یکی از اصحاب آن حضرت نسبت می دادند و گمان می کردند با این عمل اطمینان شنوندگان را به بافته های بی پایه ی خود بیشتر جلب کرده و درجه ی پذیرش مردم را نسبت به خود بالاتر می برند.

در این رابطه ابن جوزی از جعفر بن محمد طیالسی نقل کرده که گفت: روزی احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد "رصافه" نماز گزار شدند. پس از اتمام نماز نقلی برخاست و گفت: احمد بن حنبل و یحیی بن معین برای من نقل حدیث کردند و ایشان از عبدالرزاق، او از معمر، وی از قتاده و او از انس نقل کرد که رسول خدا(ص) فرمود: "من قال: لا اله الا الله خلق الله من كل كلمة طيرا، منقاره من ذهب و ريشه من مرجان" یعنی: هرکس که "لا اله الا الله"

۱- جهت آگاهی بیشتر از نقش کعب الاحبار و نیز شخصیت هایی چون وهب بن منبه، تمیم داری و عبدالله بن سبأ و ابوهریره بنگرید: اضاء علی السنّة المحمّديه: ۱۴۸-۲۴۵ و نیز عبدالله بن سبأ، علامه سید مرتضی عسکری

بگوید خداوند متعال از هر کلمه ای که بر زبان آورده پرنده ای می آفریند که منقارش از طلا و پرش از مرجان است و در این باره داستانی طولانی در حدود بیست صفحه نقل کرد. در این هنگام احمد بن حنبل و یحیی بن معین با تعجب به یکدیگر نگریستند. احمد بن حنبل به یحیی بن معین گفت: آیا تو این حدیث را به او گفته ای؟ پاسخ داد: به خدا قسم من تا هم اکنون چنین مطلبی را نشنیده بودم. هنگامی که نقال از نقل داستان های خود فارغ شد و سکه های خرد و کم بهایی که از شنوندگان خود دریافت می کرد به پایان رسید، لختی درنگ کرد تا افراد باقی مانده نیز اجرت او را پردازند. آنگاه یحیی بن معین با دست به سوی او اشاره کرد و گفت: پیش آی. وی به خیال آنکه یحیی می خواهد سکه ای به او بدهد نزد وی رفت. یحیی به او گفت: چه کسی این حدیث را برای تو نقل کرده است؟ پاسخ داد: احمد بن حنبل و یحیی بن معین. گفت من یحیی بن معین و او احمد بن حنبل است. ما هرگز چنین حدیثی را از رسول خدا (ص) نشنیده ایم این حدیث قطعاً دروغ و ساختگی است و وزر و وبالش به عهده ی ما نیست بلکه متوجه کسانی است که آن را ساخته و پرداخته اند. نقال گفت: آیا تو یحیی بن معین هستی؟ پاسخ داد: بلی. گفت: من همواره می شنیدم که یحیی بن معین احمق است اما تا این لحظه برای من ثابت نشده بود. یحیی از او پرسید: چگونه دریافتی که من احمق هستم؟ گفت: آیا تو چنین می پنداری که در دنیا افراد دیگری جز شما دو نفر موسوم به یحیی بن معین و احمد بن حنبل نمی باشند؟ من از هفده احمد بن حنبل و یحیی بن معین حدیث شنیده و نگاشته ام! در این هنگام احمد بن حنبل آستینش را در مقابل صورت خود گرفت و گفت: او را رها کن تا برود. آن مرد برخاست و در حالت استهزا به آن دو، از ایشان دور شد! (۱۳۸۶ق: ۴۶/۱).

میزان تأثیر اسرائیلیات بر عقاید مسلمانان و قداست اسلام

شکی نیست که اسرائیلیات بسیاری از مطالب دروغ و باطل را به انبیای سلف و نیز رسول اکرم (ص) نسبت داده و برخی از مفسران به عنوان منبعی جهت تفسیر قرآن کریم از آن بهره برده اند که به دلیل مفاسدی که از این رهگذر ناشی می شود، خطری بزرگ را در پی خواهد داشت. ما در اینجا به برخی از این مفاسد و تأثیرات سوء اشاره می کنیم:

۱- فاسد ساختن عقاید مسلمانان

اسرائیلیات به دلیل اشتغال بر مطالبی دال بر تشبیه حق تعالی به خلق و جسمانیت ذات اقدس ربوبی (جل جلاله) و توصیف خداوند متعال به اوصافی که دور از عظمت و جلالت الهی است و نفی عصمت پیامبران و نسبت اعمال قبیح و منافی عفت به ایشان، صحت و قداست اعتقادات مسلمانان را تاحدی تحت تأثیر قرار داد.

از جمله نمونه هایی که اوصاف ناروایی را به حق تعالی نسبت می دهد، مطالبی است که در تورات درباره ی نابود ساختن قوم لوط ذکر شده است. در سفر تکوین اصحاب هیجدهم چنین آمده است: خداوند با دو فرشته به صورت سه مرد در برابر ابراهیم آشکار شدند. وی ایشان را به استراحت در نزد خود و شستن پاهای ایشان و تناول طعام دعوت کرد و آنها پذیرفتند. پس ابراهیم شتابان به سمت خیمه اش رفت و به ساره گفت: به سرعت سه پیمانانه آرد گندم تهیه نما و آن را خمیر کن و تنور را آماده ساز. سپس به سوی آغل گاوها دوید و گوساله پرواری را گرفت و به خدمتکار خود داد تا آن را برای خوراک ایشان آماده سازد. پس از آن کره، شیر و گوساله ای را که آماده ساخته بود، در برابر ایشان قرار داد. پس آنها درحالی که زیر درختی نشسته بودند خوردند و سپس پروردگار با ابراهیم درباره ساره و نابودی قوم لوط سخن گفت و هنگامی که از سخن گفتن با او فارغ شد، به جایگاه خود بازگشت...

قرآن کریم هنگامی که به قصه نابودی قوم لوط می پردازد به روشنی بیان می فرماید که کسانی که نزد ابراهیم (ع) آمدند ملائکه ای بودند که از جانب خداوند سبحان به هیأت ظاهری انسان ها نزد وی فرستاده شده بودند و او متوجه اینکه ایشان از ملائکه هستند، نشد و برای ایشان غذایی که گوساله ای بریان بود، تهیه کرد، اما ایشان از خوردن امتناع کردند و به همین خاطر ابراهیم(ع) عمل ایشان را عجیب یافت و کمی از آنها هراسید. لذا وی را از اینکه ملائکه ای هستند که حق تعالی آنان را جهت نابودی قوم لوط فرستاده است، آگاه ساختند.

چنانکه ملاحظه می شود در این قصه، حلول حق تعالی در هیكلی جسمانی و خوردن طعام که اوصافی دور از جلالت و قداست مقام الوهیت است به حق متعال نسبت داده شده. اما همین قضیه به دور از هرگونه سخن باطل و پیرایه ای در قرآن کریم به نحوی که بیان شد مطرح گردیده است (هود/۶۹ و ۷۰).

از جمله اوصاف باطلی که در تورات به خداوند نسبت داده شده و دلالت بر تشبیه حق تعالی به خلق می نماید، نسبت خستگی و ملالت به خداوند سبحان پس از خلقت آسمان ها و زمین است.

در کتاب پیدایش چنین آمده که خداوند از آفرینش جهان آسوده شد. پس در روز هفتم استراحت کرد و آن روز را مبارک و مقدس گرداند زیرا در آن روز از (خستگی) تمام کاری که انجام داده بود، استراحت نمود. در حالی که قرآن کریم هرگونه خستگی و ملالتی را به صراحت و روشنی ازساحت قدس ربوبی نفی می کند. آنجا که می فرماید: " و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی سته ایام و ما مستنا من لغوب " (ق/۳۸) یعنی: به تحقیق که ما آسمان ها و زمین و هرآنچه که بین آنها است در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسید.

از جمله مطالب نادرستی که در اسرئیلیات وارد شده نفی عصمت از انبیاء(ع) و نسبت اعمال قبیح به ایشان است. در اصحاح نوزدهم از کتاب پیدایش درباره ی داستان "لوط" با دو دخترش در کوه چنین آمده است: دختر بزرگ به خواهرش گفت: پدرمان پیرشده و در زمین مردی که بر ما وارد شود نیست... بیا تا به پدرمان شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی را از پدرمان زنده سازیم. پس در آن شب به پدرشان شراب نوشاندند و دختر بزرگ با او همبستر شد و در شب دوم نیز به وی شراب نوشاندند و دختر کوچک با او در آمیخت و هر دو از او باردار شدند. دختر بزرگ پسری به دنیا آورد و او را "موآب" نامید. که پدر "موآبین" است و دختر کوچک نیز پسر زایید و او را "بن عمی" نام نهاد که پدر "بنی عمون" تا حال حاضر است. حال آنکه قرآن کریم به روشنی می فرماید که لوط اعمال منافی عفت قومش را تقبیح کرد: "أتأتون الذکران من العالمین و تذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم بل انتم قوم عادون" (الشعراء / ۱۶۵ و ۱۶۶) یعنی " آیا از میان مردم جهان با نران می آمیزید؟! و همسرانی را که پروردگارتان برایتان آفریده است ترک می گوئید؟ خیر، شما مردمی متجاوزید." چگونه ممکن است از پیامبری چنین معصوم عمل زشتی در بدترین حالات و زشت ترین اشکال سرزند؟!

و همچنین در سفر سموئیل دوم، اصحاح یازدهم آمده است: در عصر یک روز داود (ع) از تخت خود برخاست و بر بام خانه ی پادشاه قدم زد. در این هنگام زنی بسیار زیبا را در حال استحمام، می بیند. درباره آن زن تفحص می کند. به وی می گویند که او همسر " اوریا " است.

داود مردی را مأمور می کند تا زن را نزد او آور. باوی همبستر می شود و آن زن باردار می گردد زن داود را از این امر مطلع می سازد. داود برای دستیابی به همسر اوریا تصمیم می گیرد او را از بین ببرد. لذا به "یواب" می نویسد که "اوریا" را در خط مقدم جنگی شدید قرار دهد و از پشت سرا و بازگردند تا مضروب و کشته شود...

این در حالی است که قرآن کریم حضرت داود و سلیمان را به نیکی می ستاید و مقام ایشان را بر بسیاری از مؤمنان ترجیح می دهد. چنانکه فرمود: " ولقد آتینا داود و سلیمان علما و قالوا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین " (النمل / ۱۵) یعنی: ما به داود و سلیمان دانش دادیم گفتند: سپاس از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد. در اصحاح سی و دوم از سفر خروج می خوانیم که هارون(ع) کسی است که گوساله ای برای بنی اسرائیل ساخت و ایشان را به عبادت آن فراخواند! این در حالی است که قرآن کریم به صراحت سازنده ی گوساله را سامری معرفی می کند و مخالفت هارون(ع) را با عمل وی و برحذر داشتن بنی اسرائیل را از اینکه فریب نیرنگ های سامری را بخورند، به روشنی بیان می فرماید (الانعام / ۸۷-۸۴) و اساساً قرآن کریم سلسله جلیله ی انبیا و من جمله حضرت داود(ع) و هارون(ع) را به بهترین اوصاف معرفی می نماید و به احسن وجه ایشان را می ستاید: "ووهبنا له اسحق و یعقوب کلاً هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من ذرّیته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کلّ من الصالحین و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلاً فضلنا علی العالمین و من آبائهم و ذرّیاتهم و اخوانهم و اجتیبناهم و هدینا هم الی صراط مستقیم " (الانعام / ۸۷-۸۴).

یعنی: ما به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم. همه ی آنان را هدایت کردیم و پیش از ایشان نوح را هدایت نمودیم و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون می باشند و این چنین نیکو کاران را پاداش می دهیم و (از ذریه اویند) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس. همه ی ایشان از صالحانند و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط (نیز از نسل او هستند) و همگی را بر جهانیان برتری دادیم و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آنها را فضیلت داده و بر دیگران آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم.

۲- معرفی اسلام به عنوان دینی خرافی

ورود اسرائیلیات به حوزه ی معارف اسلامی به دلیل بی پایگی بخش عظیمی از آنها که جز خرافات موهوم، مستند دیگری ندارد، اسلام را به عنوان مکتبی مبتنی بر خیالات و خرافات بی پایه و اساس معرفی می نماید. مثلاً قرطبی در تفسیر آیه "الذین یحملون العرش و من حوله یسبّحون بحمد ربّهم" (الغافر / ۷) یعنی: فرشتگانی که حاملان عرش الهی اند و کسانی که اطراف عرش الهی اند و کسانی که اطراف عرشند، پروردگارشان را همراه با ستایش، از هرگونه منقصتی تنزیه می کنند. "از کعب الاحبار نقل کرده که "پاهای حاملان عرش بر پایین ترین طبقات زمین قرار دارد و سرهایشان عرش را سوراخ کرده است." و در همین موضع روایتی را از کعب الاحبار نقل می کند که گفت: هنگامی که خداوند متعال عرش را آفرید، عرش (به زبان آمد و) گفت: خداوند هرگز آفریده ای بزرگتر از مرا خلق نکرده است. پس حرکتی کرد. خداوند ماری گرداگرد آن قرار داد. این مار هفتاد هزار بال دارد که در هر بال آن هفتاد هزار پر و در هر پر هفتاد هزار صورت و در هر صورت هفتاد هزار دهان و در هر دهان هفتاد هزار زبان، وجود دارد که از دهان های آن در هر روز به عدد قطرات باران و درختان و برگ ها و ریگ ها و خاک ها و روزهای دنیا و همه ی ملائکه، تسبیح خداوند خارج می شود. مار به دور عرش پیچیده و عرش به اندازه ی نصف مار می باشد و آن به گرد عرش حلقه زده است (قرطبی، ۱۳۸۶ق. ۱۵: ۲۹۵-۲۹۴).

۳- گمراه ساختن مسلمانان از اهداف اصیل قرآن کریم

اسرائیلیات مردم را از هدف اصیلی که قرآن به خاطر آن نازل شده منحرف می گرداند و به جای تدبیر در آیات و پند گرفتن از مواعظش و تحقیق پیرامون احکام و معارف حکیمانه ی آن ایشان را به اموری بی فایده و عبث که دانستن آنها جز ضایع ساختن عمر ثمره ی دیگری در پی ندارد، مشغول می نماید. مسائلی چون: رنگ سگ اصحاب کهف و اسم آن، اینکه عصای حضرت موسی(ع) از کدام درخت بود؟ نام نوجوانی که حضرت خضر(ع) او را کشت، طول، عرض و ارتفاع کشتی نوح(ع) و نام حیواناتی که در آن قرار داده شد و امثال آن که به مناسبت برخی از آیات روایت شده اما قرآن کریم به دلیل بی فایده بودن از نقل آنها امتناع ورزیده است.

انواع اسرائیلیات

اسرائیلیات را از سه جهت مختلف می توان تقسیم بندی نمود:

۱- از جهت صحت و سقم به صحیح و ضعیف تقسیم می گردد که از جمله موارد ضعیف، موضوع و مجعول است.

مثال صحیح: ابن کثیر در تفسیر خود از ابن جریر طبری ووی به اسناد خود از عطاء بن یسار نقل کرده که گفت: با عبدالله بن عمرو ملاقات کردم و به وی گفتم: مرا از وصف رسول خدا(ص) در تورات آگاه کن. در جواب گفت: بلی به خدا قسم او در تورات موصوف به همان اوصافی است که در قرآن، وصف شده است. در تورات درباره ی آن حضرت چنین آمده: " یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و حرزا للأمین، انت عبدی ورسولی اسمک المتوکل، لیس بفظ و لا غلیظ و لن یقبضه الله حتی یتیم به الملة العوجاء بأن یقول: لا اله الا الله، و یفتح الله به قلوباً غلفاً و آذاناً صمّاً و اعیناً عمیاً" یعنی: "ای پیامبر ما تورا فرستادیم تا گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده و پناهگاهی برای درس ناخواندگان باشی. تو بنده و فرستاده ی منی. نام تو "متوکل" است. تو بدخو و درشت گو نیستی و هرگز خداوند او را قبض روح ننماید تا گروه منحرف را توسط او به راه راست هدایت نماید. با این سخن که معبودی جز ذات مقدس الله سزاوار پرستش نیست. خداوند توسط او دل های منحرف و گوش های کر و چشم های کور را به هدایت باز می کند." عطاء گفت: پس از آن من باکعب الاحبار دیدار کردم و در این باره از او سؤال کردم. او همان مطالب را بدون کمترین اختلافی بازگو کرد جز آنکه به جای کلمات غلفاً صمّاً و عمیاً، " غلوفیاً صمومیاً و عمومیاً" را گفت (که مترادف همان واژه هاست) (ابن کثیر، ۱۳۸۸ق: ۲/۲۵۳).

مثال ضعیف: روایتی است که ابن کثیر در تفسیر کلمه ی "ق" در اول سوره ی ق از ابوحاتم رازی نقل کرده و درباره ی آن گفته است: این روایتی غریب و نادرست است و آن را از خرافات بنی اسرائیل شمرده است. مجاهد از ابن عباس نقل کرده که گفت: خلق الله تبارک و تعالی من وراء هذه الارض بحرا محیطا بها، ثم خلق من وراء ذلك البحر جبلاً یقال له: قاف سماء الدنيا مرفوعة علیه، ثم خلق الله تعالی من وراء ذلك الجبل ارضا مثل تلك الارض سبع مرات، ثم خلق من وراء ذلك بحرا محیطا بها، ثم خلق من وراء ذلك جبلاً یقال له: قاف، السماء الثانية مرفوعة علیه... حتی عد سبع ارضین و سبعة ابحر و سبعة اجبل، و سبع سموات.

قال: ذلك قوله تعالى: " والبحر يمده من بعده سبعة ابحر" (لقمان/ ۲۷) یعنی: خداوند متعال دریایی را که بر این زمین احاطه داشت، آفرید و از پس آن دریا، کوهی را خلق کرد به نام " قاف" که آسمان دنیا بر آن قرار گرفته است. سپس حق تعالی در پی آن کوه، زمینی که هفت مرتبه از آن زمین بزرگتر بود آفرید، سپس دریایی محیط بر آن را و در پس آن کوهی را به نام قاف خلق نمود که آسمان دوم بر روی آن قرار گرفته است... همین طور ادامه داد تا هفت زمین، هفت دریا، هفت کوه و هفت آسمان را برشمرد پس از آن گفت: مراد از سخن حق تعالی که فرمود: والبحر يمده من بعده سبعة ابحر" همین است.

نکته قابل توجه که مبین ضعف روایت مورد بحث می باشد، عدم سازش بین روایت و مفاد آیه است. کل آیه چنین است: " و لو أن مافی الارض من شجرة اقلام و البحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله إن الله عزیز حکیم." (لقمان/ ۲) یعنی: و اگر همه ی درختان روی زمین قلم شوند و دریا مرکب و هفت دریای دیگر به مددش آید، سخنان خدا پایان نمی یابد و خدا پیروزمند و حکیم است. چنانکه ملاحظه می شود بحث بر سر وجود خارجی هفت دریا آن هم به گونه ای که در روایت ذکر شده نیست بلکه غرض عظمت آفرینش حق تعالی است که بر فرض مرکب شدن هفت دریا (ممکن است مراد از عدد هفت، مبالغه باشد) یعنی اگر همه ی دریاها هم به مرکب تبدیل شود، آن مرکب برای احصای عدد مخلوقات الهی، کافی نیست. علاوه بر اینکه مسند نیست و در آن انقطاع وجود دارد چنانکه در تضعیف آن می گوید: " فإستناد هذا الأثر فيه انقطاع"

وی سپس روایت دیگری را از علی بن ابی طلحه از ابن عباس نقل می کند که وی "ق" را اسمی الهی دانسته است و نیز از ابن مجاهد روایت می کند که "ق" حرفی از حروف تهجی است مانند آیات ص، ن، حم، طس، الم و امثال آن که بدین ترتیب انتساب این روایت را به ابن عباس تضعیف می نماید (ابن کثیر، ۱۳۸۸ق: ۴/۲۲۱).

۲- از جهت موافقت و مخالفت بادین مبین اسلام اسرائیلیات به سه نوع تقسیم می گردد:

الف) موافق با شریعت اسلام؛

ب) مخالف با آن؛

ج) شریعت اسلامی در برابر آن ساکت است (یعنی در شریعت اسلام مطلبی که آن را تأیید یا رد کند وجود ندارد)؛

مورد اول مانند: تعیین نام همراه و مصاحب حضرت موسی (ع). در اخبار اسرائیلی "خضر" و در روایات اسلامی فریقین نیز نام وی همین طور وارد شده است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۵ق: ۸/۴۱۰ و نیز: جزائری، ۱۴۰۴ق: ۲۹۲).

مورد دوم مانند: نسبت ساختن گوساله ی بنی اسرائیل به حضرت هارون (ع) و دعوت ایشان به پرستش آن در کتاب پیدایش. و نیز در همان کتاب آمده است که خداوند در روز هفتم از تمام عملی که انجام داده بود، فراغت جست و در آن روز به استراحت پرداخت و روایتی که طبری در ذیل آیه " و لقد فتننا سلیمان و القینا علی کرسیه جسداً ثم أناب " (صا/۳۴) یعنی: و ما سلیمان را آزمودیم و کالبدی بر تخت وی افکندیم ، لذا متذکر شد و سپس به درگاه خدا توبه و انابه کرد. نقل کرده که یکی از جنیان به نام " صخرالمارد " بر تخت سلیمان (ع) نشست و بر مملکت او مسلط شد و جز حضرت سلیمان (ع) کسی قادر به دیدن او نبود و طبق روایت طبری از ابوحاتم، وی بر همسران سلیمان (ع) وارد می شد و درحالت حیض با ایشان نزدیکی می کرد و آنها وی را از این امر باز نمی داشتند چرا که او را به صورت سلیمان (ع) می دیدند.

مورد سوم مانند: داستانی است که ابن کثیر در ذیل آیه " و اذ قال موسی لقومه إن الله یأمرکم أن تذبحوا بقرة " (البقره / ۶۷ و آیات بعد مرتبط باقصه) یعنی: و یادآور آن زمان را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما فرمان می دهد که گاوی را ذبح کنید ... نقل کرده است. وی در این باره می نویسد: مردی از بنی اسرائیل، ثروت بسیاری داشت و دارای یک دختر بود و برادر زاده ای تهیدست داشت. وی از دختر عموی خود خواستگاری کرد. اما عموی وی با ازدواجش مخالفت کرد جوان عصبانی شد و گفت: به خدا قسم عمویم را خواهم کشت و اموالش را تصاحب خواهم کرد و دخترش را نیز به همسری خواهم گرفت و خون بهایش را نیز خواهم خورد.

جوان نزد عمویش رفت و گفت: با من بیا و از مال التجاره یکی از اقوام بنی اسرائیل قدری برای من بگیر، شاید که از این راه سودی عاید من شود. اگر ایشان تو را با من ببینند حتماً سرمایه ای به من خواهند داد. (عموی او رضایت داد و شبانگاه آن دو از خانه خارج شدند

هنگامی که عمومی جوان به محل سکونت آن قوم رسید، جوان او را کشت و به خانه بازگشت. هنگام صبح به دنبال وی آمد و چنان تظاهر کرد که دنبال وی می گردد و از مکان او بی خبر است و او را نمی یابد. به سمت او رفت که ناگاه دید آن قوم به دور جنازه عمو حلقه زده اند. به ایشان پرخاش کرد و گفت، عمومی مرا کشته اید، خون بهایش را باید به من بپردازید و شروع کرد به گریستن و ریختن خاک بر سر خود و بلند فریاد می زد: عموجان! جوان جهت شکایت ایشان را نزد موسی(ع) برد و او ایشان را به پرداخت خون بها محکوم کرد. آنان گفتند: ای فرستاده خدا از پروردگارت بخواه تا معلوم کند قاتل او کیست تا او خون بهایش را بپردازد. به خدا قسم خون بهای او برای ما امری سهل و آسان است لکن از اینکه مورد ملامت قرار گیریم، شرمساریم. ابن کثیر آیه شریفه و اذقتلتم نفساً فاذا رأتم فیها و الله مخرج ماکنتم تکتمون" (البقره/۷۲) یعنی: آن زمان را به یاد آورید که فردی را کشتید و یکدیگر را به قتل متهم می ساختید و خداوند آنچه را که پنهان می نمودید، آشکار می سازد." را مربوط به همین واقعه می داند (۱۳۸۸ق: ۱۰۹/۱).

۳- اسرائیلیات از حیث مفاد و محتوی به سه نوع تقسیم می شود:

الف) عقاید؛

ب) احکام؛

ج) مواعظ و مطالب غیر مرتبط با عقاید و احکام؛

مورد اول مانند: روایتی که بخاری به اسناد خود از عبدالله نقل کرده که گفت: یکی از علمای یهود نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت: ما معتقدیم که خداوند آسمان ها را بر یک انگشت و سایر آفریدگان را بر انگشت دیگری قرار داده، می گوید انا الملک، یعنی فرمانروای مطلق همه من هستم. رسول خدا پس از شنیدن این سخن جهت تصدیق او خندید به گونه ای که دندان های مبارکش آشکار شد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: "و ما قدر و الله حق قدره" (الانعام / ۹۱، الحج / ۷۴ و الزمر / ۶۷) یعنی: ایشان مقام شامخ الوهیت را به شایستگی نشناختند (بخاری، ۱۴۰۱ق: ۳۳/۶).

البته اینکه خنده پیامبر اکرم (ص) نشانه‌ی تصدیق یهودی باشد، برداشت و استنباط شخصی راوی است و حجیتی ندارد و احتمال قویتر آن است که خنده حضرت از روی تعجب و انکار سخن یهودی بود، چرا که کلام او دلالت بر جسمانیت و تشبیه حق تعالی داشت.

مثال برای مورد دوم: روایتی است که بخاری در کتاب التفسیر از صحیح خود ذیل آیه "قل فأتوا بالتوراة فاتلوها ان كنتم صادقین" (آل عمران / ۹۳) یعنی: "اگر راست می گوئید، تورات را بیاورید و آن را تلاوت کنید." از عبدالله بن عمر نقل کرده است که گفت: گروهی از یهود، زن و مردی از خود را که مرتکب زنا شده بودند، نزد رسول خدا (ص) آوردند. حضرت به ایشان فرمود: شما با کسی که زنا می کند چه می کنید؟ گفتند آب جوش بر سر آن دو می ریزیم و هر دو را می زنیم. فرمود: آیا حکم رجم را در تورات نمی یابید؟ گفتند: خیر. در این باره چیزی در تورات نمی یابیم. در این هنگام عبدالله بن سلام گفت: دروغ گفتید. تورات را بیاورید و آن را بخوانید، اگر در گفتار خود راستگوئید. پس تعلیمی خود را که با آن به ایشان تدریس می کرد و در دست داشت، بر آیه رجم گذارد و ماقبل و مابعد آیه رجم را خواند، اما آن آیه را قرائت نکرد. سپس دستش را از روی آن آیه برداشت و گفت: پس این چیست؟ هنگامی که آن را دیدند گفتند: این آیه رجم است! پس درباره آن دو دستور سنگباران کردنشان را صادر فرمود که نزدیک به "موضع الجنائز" مسجدالنبی (ص) حکم اجرا شد.

مثال مورد سوم: ابن کثیر در ذیل آیه "واصنع الفلك بأعيننا ووحينا و لا تخاطبني في الذين ظلموا أنهم مرفقون" (هود/۳۷) یعنی: و کشتی را زیر نظر و به الهام ما بساز و درباره (این) ستمکاران با من سخنی مگوی که همگی از غرق شدگانند. از محمد بن اسحاق به نقل از تورات روایت کرده که گفت: خداوند به نوح (ع) فرمان داد تا کشتی را از چوب ساج بسازد و طول آن را هشتاد ذراع^۱ و عرض آن را پنجاه ذراع قرار دهد و داخل و خارجش را قیر اندود نماید (ابن کثیر، ۱۳۸۸ق: ۲/۴۴۴).

^۱ - ذراع در انسان به دست از آرنج تا نوک انگشت وسط اطلاق می گردد.

حکم نقل اسرائیلیات

قبل از وارد شدن به این بحث، لازم است دلایل مانعان و مجوزان نقل اسرائیلیات را مطرح کنیم و پس از آن به جمع میان ادله ایشان و نتیجه گیری بپردازیم.

ادله مجوزان

الف- در قرآن کریم آیاتی دلالت بر جواز رجوع به اهل کتاب و پرسش از ایشان درباره معارفی که نزد آنان است، وجود دارد از جمله خطاب حق تعالی به پیامبر اکرم (ص) است که فرمود: "فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاسأل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك" (یونس/۹۴) یعنی: اگر (بر فرض محال) نسبت به آنچه بر تو فرو فرستادیم در شک باشی پس از کسانی که پیش از تو کتاب می خواندند (اهل کتاب) بپرس!

طبق این آیه حق تعالی به پیامبرش (ص) اجازه داده است که از اهل کتاب سؤال نماید و به امت نیز اجازه فرموده تا از ایشان درباره ی اموری که مؤید شریعت اسلامی است، سؤال کنند چرا که فرمان حق تعالی مادامی که دلیلی مبنی بر اختصاص آن به پیامبر اکرم (ص) وجود نداشته باشد شامل امت نیز می باشد و ظاهراً امر در این آیه مفید "اباحه" و جواز است.

در آیه دیگری خطاب به پیامبر اکرم (ص) فرمود: "قل فأتوا بالتوراة فاتلوها ان كنتم صادقين" (آل عمران/۹۳) یعنی: ... بگو اگر راست می گوئید تورات را بیاورید و آن را تلاوت کنید. این آیه به روشنی دلالت بر جواز رجوع به تورات و حکم قرار دادن آن، می نماید.

ب- بخاری به اسناد خود از عبدالله بن عمر نقل کرده که گفت: پیامبر اکرم (ص) فرمود: "بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً وَ حَدِّثُوا عَنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا حَرَجَ وَ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ" (بخاری، ۱۴۰۱ق، ۴: ۱۴۵) یعنی: و لو یک آیه هم که شده از جانب من به دیگران

۱- مراد آن است که اگر بر فرض محال در تردید باشی. لذا از "إن" که گاهی در امور محال به کار می رود استفاده شده، مانند: "قل ان كان للرحمن ولد فأنا اول العابدین" (الزخرف/۸۱)، یعنی: "اگر بر فرض محال خداوند رحمان فرزندی داشت، من از نخستین پرستندگان بودم." احتمال دیگری نیز داده شده که خطاب به پیامبر اکرم (ص) است لکن مراد امت می باشند طبق مثل "ایاک اعنی و اسمعی یا جارة" بنابراین معنی چنین می شود: "هرکس نسبت به آنچه بر تو نازل کردیم در شک است پس باید در آن باره از دانشمندان اهل کتاب سؤال کند که در کتب آسمانی گذشته شواهدی دال بر حقانیت قرآن وجود دارد.

برسانید و از بنی اسرائیل حدیث نقل کنید و اشکالی در این کار نیست و هرکس عمداً به دروغ سخنی را به من نسبت دهد جایگاه خود را از آتش فراهم آورده است.

ج- احمد بن حنبل به اسناد خود از عبدالله بن مسعود نقل کرده که گفت: خداوند متعال به پیامبرش فرمان داد تا جهت هدایت یک مرد و داخل کردن وی به بهشت، وارد معبدی از معابد یهود شود. هنگامی که وارد کنیسه شد دید یک یهودی مشغول تلاوت تورات برای حاضران می باشد. وقتی به علامت های پیامبر اکرم(ص) رسید از قرائت باز ایستاد. در گوشه ای از آن معبد مرد مریضی حضور داشت. پیامبر اکرم(ص) فرمود: چرا خواندن را متوقف ساختید؟ آن مرد مریض پاسخ داد: ایشان به علامت های پیامبری رسیدند و خواندن را متوقف کردند. سپس آن مرد مریض خود را بر زمین کشید و تورات را گرفت و خواند تا به صفات پیامبر اکرم(ص) رسید. پس گفت: این صفت تو و امت، می باشد. شهادت می دهم که معبودی جز خداوند یگانه نیست و تو فرستاده خدایی (احمد بن حنبل، ۱۴۰۲ ق: ۱/۴۱۶).

از اینکه پیامبر اکرم (ص) فرمود: " مالکم امسکتکم " یعنی: چرا از خواندن باز ایستاده اید؟! و از گوش فرا دادن رضایتمندانه آن حضرت به قرائت مرد مریض که آیاتی را از تورات تلاوت می کرد و اینکه او را از این عمل نهی نفرمود، جواز فراگیری از کتب اهل کتاب، نتیجه می شود.

ادله مانعان

الف- در قرآن کریم آیاتی دلالت دارد بر اینکه یهود و نصاری کتبخشان را تحریف کردند و بسیاری از مطالب آنها را مخفی نمودند، به طوری که به هیچ روی به مطالب آنها و آنچه از آن کتب نقل می کنند، نمی توان اعتماد کرد. مانند آیه " و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء قل من انزل الكتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا..." (الانعام/۹۱) یعنی: وقتی که می گویند خدا بر هیچ انسانی چیزی نازل نکرده است، خدا را آنچه را که در خور اوست نشناخته اند. بگو کتابی را که موسی برای روشنایی و هدایت مردم آورد، چه کسی بر او نازل کرده بود؟ آن را بر کاغذها نوشتید، پاره ای از آن را آشکار می سازید ولی بیشتر آن را پنهان می دارید...

و نیز مانند "... ومن الذين هادوا سمّاعون للكذب سمّاعون لقوم آخرين لم يأتوك يحرفون الكلم من بعد مواضعه يقولون ان اوتيتهم هذا فخذوه و ان تؤتوه فاحذروا" (المائدة/۴۱) یعنی: برخی از یهودیان گوش به دروغ می سپارند و برای گروهی دیگر که خود نزد تو نمی آیند، سخن چینی می کنند، و سخن خدا را دگرگون می سازند، و می گویند: اگر شما را این چنین گفت بپذیرید و گرنه از وی دوری کنید." و درباره یهود می فرماید: "فبما نقضهم ميثاقهم لعنا هم وجعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذكروا به و لا تزال تطّلع على خائنة منهم ..." (المائدة/۱) یعنی: چون (بنی اسرائیل) پیمان خود را شکستند، لعنتشان کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم. کلمات را از معنی خود منحرف می سازند و از آن پند که به ایشان داده شده بود، بهره ی خویش را فراموش کرده اند و همواره از کارهای خائنانه شان آگاه می شوید.

و بلافاصله درباره نصاری می فرماید: "و من الذين قالوا انا نصارى اخذنا ميثاقهم فنسوا حظا مما ذكروا به فأغرينا بينهم العداوة والبغضاء الى يوم القيامة و سوف ينبئهم الله بما كانوا يصنعون" (المائدة/۱۴) یعنی: و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم پیمان گرفتیم. پس قسمتی از اندرزهایی را که به آنها داده بودیم فراموش کردند و مانیز میان آنها تا روز قیامت کینه و دشمنی افکندیم. به زودی خدا آنان را از کارهایی که می کنند آگاه خواهد ساخت. سپس به هر دو گروه این چنین خطاب می فرماید: "يا اهل الكتاب قد جاءكم من الله نور و کتاب مبين" (المائدة/۱۵). یعنی: ای اهل کتاب، پیامبر ما نزد شما آمد تا بسیاری از کتاب خدا را که پنهان می داشتید برایتان بیان کند و از بسیاری درگذرد، و از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است.

بدیهی است که با وجود چنین صراحتی در آیات فوق که به روشنی کتمان بسیاری از حقایق موجود در تورات و انجیل را توسط یهود و نصاری و نیز تحریف کتب آسمانی از جانب ایشان را ثابت می کند دیگر به محتوای آن کتب و مطالبی که ایشان از آنها نقل می کنند نمی توان اعتماد نمود و نقل آنچه مورد وثاقت نیست، جایز نمی باشد.

ب - بخاری به اسناد خود از ابوهریره نقل کرده که گفت: اهل کتاب تورات را به زبان عبری می خواندند و برای مسلمانان به عربی تفسیر می کردند، رسول خدا(ص) فرمود: "لا

تصدّقوا اهل الكتاب و لا تکذّبوهم و قولوا : آمنا بالله و ما انزل الینا ... "(ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن محمد، ۱۴۰۵ق: ۱۳۸/۸ و ۴۴۲/۱۳) یعنی اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب نمایید. بلکه بگویید: ما به خداوند و آنچه بر ما فرو فرستاده است ایمان آوردیم

از اینکه حضرت رسول(ص) به صراحت اخبار ایشان را از تورات تصدیق نفرمود، معلوم می شود که نمی توان به آنها اعتماد کرد و به طریق اولی اخباری که از سایر منابع نقل می کنند، فاقد اعتبار خواهد بود و هرآنچه که صحت آن قابل اطمینان نباشد، نقلش جایز نیست.

ج- روایتی که احمد بن حنبل به اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که روزی عمر بن خطاب کتابی را که از اهل کتاب به دست او رسیده بود خدمت پیامبر اکرم(ص) آورد و بر آن حضرت خواند. حضرت رسول(ص) خشمگین شد و فرمود: ای پسر خطاب آیا تو در حقانیت این شریعت متحیر و مرددی؟ سوگند به خدایی که جانم در دست اوست شریعت روشن و پاک برای شما آوردم، از ایشان در باره هیچ چیز سؤال نکنید که اگر به شما پاسخ درست دهند ممکن است سخن حقی را انکار کنید و اگر جواب نادرستی دهند ممکن است باطلی را تصدیق نمایید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست اگر موسی (ع) نیز زنده بود مکلف به پیروی من بود (احمد بن حنبل، ۱۴۰۲ ق: ۳/۳۸۷).

د- بخاری به اسناد خود از عبدالله بن عباس نقل کرده که گفت: ای مسلمانان! چرا از اهل کتاب سؤال می کنید؟ در حالی که کتاب شما که خداوند بر پیامبرش(ص) نازل فرمود حاوی جدیدترین خبرهای الهی است. هر بار که آن را قرائت کنید، کهنه نمی شود (و تکراری به نظر نمی آید) و خداوند به شما خبر داد که اهل کتاب کتب الهی را دگرگون ساختند و با دست خود آن را تغییر دادند. ایشان (اهل کتاب) گفتند: این از جانب خداست تا به بهای کمی آن را بفروشند. آیا دانشی که به سوی شما آمد (قرآن کریم) شما را از پرسش از ایشان باز نمی دارد؟ (۱۴۰۱ق: ۳/۱۶۳).

چند نکته ی مهم

پیش از داوری نهایی ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد.

الف- معارف دین مبین اسلام، به احکام این دین و حوادثی که مربوط به تاریخ مسلمانان در طول چهارده قرن گذشته است، محدود نمی شود، بلکه حوزه ی تعالیم آن، ادیان و امت های

گذشته را نیز در بر می گیرد و مطالب صحیح را از آنها جهت تأیید حقایق خود می گیرد و مطالب نادرست آنها را که موافق با تعالیم هدایتگر خود نمی یابد، طرد می نماید.

هرگاه در آیات قرآن کریم به دقت تدبر نماییم، ملاحظه می کنیم که برخی از آیات مسلمانان را به رجوع به دانشمندان اهل کتاب فرا می خواند تا از حقایق موجود در کتبشان از ایشان سؤال کنند. مانند آیه " فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاسأل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين" (یونس / ۹۴).

و نیز آیه " واسأل من قبلك من رسلنا أجمعنا من دون الرحمن الهة يعبدون." (الزخرف/۴۵) یعنی: از کسانی که پیش از تو (برای هدایت خلق) فرستادیم پرس آیا جز خداوند رحمان، معبودهای دیگری را قرار دادیم تا بپرستند؟ که مراد پرسش از امت ها و علمای دینشان می باشد. و نیز مانند آیه: " فاسأل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك " (یونس/۹۴) همچنین آیه " واسألهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر اذ يعدون في السبت اذا تأتاهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا و يوم لا يسبثون لا تأتاهم كذلك نبلوهم بما كانوا يفسقون" (الاعراف / ۱۶۳) یعنی: از ایشان (یهودیان) درباره ی آن قریه نزدیک به دریا پرس. آنگاه که در روز شنبه سنت می شکستند. زیرا در روزی که شنبه می کردند (به این روز بی حرمتی کرده و آن را تعطیل نمودند) (جهت آگاهی بیشتر قرشی، ۱۳۶۴ش: ۳: ۲۰۷-۲۱۱) ماهیان آشکارا بر روی آب می آمدند و روزی که شنبه نمی کردند، نمی آمدند. ما ایشان را که مردمی نافرمان بودند، این چنین می آموزدیم. که مراد سؤال از یهودیانی که در مدینه حضور داشتند، درباره ی اصحاب خود که با فرمان خداوند مخالفت کردند و گرفتار عذاب الهی شدند، می باشد.

و نیز آیه " و لقد آتينا موسى تسع آيات بينات فاسأل بني اسرائيل اذ جاءهم فقال له فرعون اني لأظنك ياموسى مسحورا" (الاسراء / ۱۰۱) یعنی: به تحقیق مابه موسى نه نشانه (معجزه) آشکار دادیم پس از بنی اسرائیل (درباره آنها) آن هنگام که آن معجزه ها به سوی آنان آمد و فرعون گفت: ای موسى من تو را فردی جادو شده می دانم، سؤال کن. این آیه خطاب به رسول اکرم(ص) است که می فرماید از ایشان درباره آن نشانه سؤال کن تا صداقت آشکار گردد (ابوالسعود، بی تا: ۱۹۸/۵).

این آیات دلالت بر جواز رجوع به ایشان می نماید. اما نه در تمام مسائل بلکه در اموری که دور از تحریف باقی مانده و تصدیق کننده قرآن و تمام کننده ی حجت بر مخالفان است.

ب- قرآن کریم بسیاری از اخبار بنی اسرائیل و سایر امم را گزارش کرده است مانند: قصه ی مردی که در بین بنی اسرائیل به قتل رسید (البقره / ۷۳-۶۷). قصه ی فرمان موسی به قوم خود در ارتباط با ورود به سرزمین مقدس و ترس و خود داری ایشان و سرگردان شدنشان در وادی تیه (المائده / ۲۶-۲۰) و قصه ی درخواست نزول ماندهای آسمانی از حضرت عیسی (ع) (المائده / ۱۱۵-۱۱۲).

لذا احادیث صحیح پیامبر اکرم (ص) و ائمه ی اطهار (ع) که در ارتباط با اهل کتاب و در مقام تفسیر این آیات وارد شده عین حقیقت و وحیی است که هرگز باطل در آن راه ندارد و ذکر آنها برای بیهوده گویی و سرگرمی مانند داستانسرای نقالان نبوده بلکه جهت عبرت آموزی و پند و اندرز انسان ها بوده است. چنانکه فرمود: "لقد كان في قصصهم عبرة لاولي الاباب ما كان حديثا يفتری و لكن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم يؤمنون" (یوسف / ۱۱۱) یعنی: به تحقیق که درسگذشت ایشان برای اندیشمندان پند و اندرز وجود دارد. این سخنی که به گزاف و دروغ برهم بافته شده باشد، نیست بلکه تصدیق کننده ی کتب آسمانی پیشین و تفصیل همه چیز و مایه ی هدایت و رحمت برای گروه با ایمان است.

پس نتیجه می شود که اخبار مربوط به امت های گذشته را که به صحت آنها اطمینان داریم و از طرق معتبر از معصومان (ع) به دست ما رسیده، موجب پند و اندرز است، می توان نقل کرد و نباید آنها را به جهت شباهت صوری با اخبار اسرائیلی مردود و باطل دانست.

ج- مطالب تحریف شده کتب عهدین و اخباری را که علمای اهل کتاب که احتمال کذب در آنها راه دارد، بیان می کنند، نمی توان پذیرفت بلکه باید صرفاً به آنچه موافق با کتاب و سنت معصومان (ع) است اکتفا نمود. زیرا تنها در صورت چنین موافقتی است که می توان به سالم بودن آن اخبار از تحریف اطمینان حاصل کرد. اما آنچه مخالف کتاب، سنت و یا حکم ضروری و مسلم عقل می باشد، مطلبی است تحریف شده که به هیچ وجه نقل آن روا نیست.

بنابراین می توان آیاتی را که بر جواز رجوع به اهل کتاب دلالت دارد، بر اخباری از ایشان که موافق با شریعت اسلامی است حمل کرد. همچنین روایت منقول از پیامبر اکرم (ص) را که

فرمود: "حدثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج" یعنی: از بنی اسرائیل حدیث نقل کنید و اشکالی در این کار نیست؛ می توان به همین نحو یعنی اخباری را که به راستی آنها اطمینان است، تفسیر نمود. اما اگر در برابر اخبار ایشان، مطلبی که در تأیید یا رد آنها باشد در قرآن و سنت یافت نشود، باید در قبول آنها توقف کرد.

د- اگر این گونه اخبار از اصحابی چون: کعب الاحبار، عبدالله بن سلام، ابوهریره، عبدالله بن عمرو عاص، وهب بن منبه، عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح، وتمیم بن اوس الداری که معروف به نقل از اهل کتابند، نقل شود؛ شکی در عدم جواز نقل و پذیرش این روایات وجود ندارد اما اگر از غیر ایشان نقل گردد و طریق روایت صحیح باشد، نظر اهل سنت آن است که احتمال نقل ایشان از پیامبر اکرم (ص) بیشتر است و لذا حکم احادیث رسول اکرم (ص) را دارد. اما از نظر شیعه که فرقی بین اصحاب و دیگران قایل نیست، تنها در صورتی که وثاقت ناقل خبر ثابت شده باشد و ایشان به نقل خبر از رسول اکرم (ص) تصریح نمایند، از باب حجیت قول رسول (ص)، روایت ایشان مقبول است والا در صورت عدم نسبت خبر به پیامبر اکرم (ص)، روایت موقوف است و روایت موقوف تنها در صورتی حجت است که صحابی به علت وجود محذور، از تصریح نام معصوم (ع) معذور باشد و مایقین داشته باشیم که روایت، سخن خود او نیست و در واقع او کلام معصوم (ع) را نقل می نماید (جهت آگاهی بیشتر نک: شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ۱۳۴-۱۳۲).

ه - ابن حجر عسقلانی در توجیه روایاتی که در مبحث ادله مانعان گذشت و دلالت بر منع رجوع به اهل کتاب می نمود، چنین می گوید: این نهی پیش از استقرار احکام اسلامی و قواعد دینی به خاطر ترس از بروز فتنه، صادر شده و پس از زوال این محذور، اجازه ی رجوع به ایشان داده شده است چرا که در اخبار زمان آنان مطالبی پند آموز وجود داشته است (۱۴۰۵ق: ۳۸۸/۶).

اگر علت واقعی منع مذکور در صدر اسلام هراس از بروز فتنه بوده است، باید گفت امروز هم اگر ترس انحراف در کسی که به منابع اهل کتاب مراجعه می کند و یا مطالبی را از آنها نقل می نماید، وجود داشته باشد، برای چنین فردی نیز مراجعه به منابع اهل کتاب و نقل از آنها، جایز نیست. اما اگر وی فردی باشد که از چنان تسلطی بر معارف دینی برخوردار است که با

چشم بصیرت و حقیقت قدرت تمیز بین حق و باطل را دارد، مانعی در این خصوص برای او وجود ندارد.

داوری و نتیجه گیری نهایی

حق آن است که در تفسیر قرآن یا تاریخ پیامبران (ص) به هیچ وجه نمی توان به اهل کتاب مراجعه کرد. زیرا یهودیانی که در مجاورت قبایل عرب می زیستند مانند عرب های بادیه نشین بودند و قدرت تمیز بین اخبار سره از ناسره را نداشتند و دانشمندانشان به شهادت قرآن اهل مکرو خدعه و تحریف کتاب و کتمان آیات الهی بودند. به همین لحاظ چنانکه گذشت در روایات فراوان، مراجعه به ایشان به شدت از جانب پیامبر اکرم(ص) و صحابه ی بزرگ آن حضرت مورد نهی و منع قرار گرفته است.

از ظاهر آیاتی که مجوزان به آن استدلال کرده اند نیز بیش از جواز مراجعه جهت اتمام حجت بر ایشان و اثبات حقانیت رسالت حضرت ختمی و قرآن کریم، استفاده نمی شود. علاوه بر آنکه ممکن است اساساً مخاطب در آیات مورد استشهاد پیامبر اکرم(ص) و مؤمنان راستین به آن بزرگوار نباشند. و از باب "نزل القرآن بلغته ایاک اعنی و اسمعی یا جارة مخاطبان این آیات اهل شک و تردید در حقانیت رسالت پیامبر(ص) باشند. مثلاً در آیه ی "فان كنت فی شک مما انزلنا الیک فاسال الذین یقرؤون الکتاب من قبلک" آیا می توان مخاطب را رسول خدا(ص) دانست؟! شکی نیست که مخاطب کسا نیند که در باره حقانیت دعوت پیامبر اکرم(ص) و قرآن کریم در تردیدند و چون ایشان در مجاورت اهل کتاب می زیستند، تنها مرجع داوری برای آنان رجوع به اهل کتاب بوده است. مطلب درباره ی سایر آیات نیز چنین است.

اما درباره ی حدیث "حدّ ثوا عن بن اسرائیل و لا حرج" باید گفت احتمالاً این حدیث حاوی معنایی کنایی است به این معنا که هرچه در ردایل و زشتی های ایشان سخن گوید در حق آنان رواست و باز هم کم است! چرا که ایشان آلوده به انواع و اقسام پلیدی ها و گناهان می باشند. چنانکه در یکی از ضرب المثل های عربی گفته می شود: "حدّث عن البحر و لا حرج" یعنی هرچه از بزرگی و وسعت دریا بگویی باز هم کم است! این ضرب المثل کنایه از بزرگی و وسعت دریاست. همچنین در باره شخصی به نام معن بن زائده شیبانی که یکی از مردان نیک عرب بوده است گفته اند: "حدّث عن معن و لا حرج" کنایه از اینکه هر قدر درباره ی

بزرگواری و فضایل وی بگویی حق اوست و باز هم کم گفته ای و نتوانسته ای حق او را درست ادا کنی (میدانی، شماره ۱۱۰۳: ۱/۲۰۷).

بنابر آنچه گفته شد این تعبیری کنایی است از بزرگی و وسعت چیزی، خواه خوب و پسندیده یا پلید ناپسند باشد. لذا مقصود از "حدّث" روایت و نقل از ایشان نیست. این معنا را روایتی که احمد بن حنبل نقل کرده تأیید می نماید: حدّثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج فانکم لا تحدّثون عنهم بشیء، الا و قد کان فیهم أعجب منه (احمد بن حنبل، ۱۴۰۲: ۱۳/۳) یعنی هر پلیدی و زشتی و عاری که در باره ایشان بگویید، راست است زیرا آنان پست تر و رذلت‌تر از چیزی هستند که شما تصور می کنید.

در تعبیر دیگری چنین وارد شده است: حدّثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج و حدّثوا عنی و لا تکذبوا (همو: ۵۶) در این مقایسه دلالت آشکاری است بر اینکه هر سخنی درباره ی پستی و زشتی بنی اسرائیل می توان گفت. اما هنگام نقل حدیث از رسول اکرم (ص) حتماً باید دقت کرد و سخنی را که آن بزرگوار فرموده نقل نمود. بدیهی است که حدّثوا عن بنی اسرائیل نمی تواند به معنای نقل حدیث از ایشان باشد زیرا معنا ندارد که مسلمانان آزاد باشند هر سخن راست یا دروغی را از بنی اسرائیل نقل کنند اما فقط در نقل احادیث رسول اکرم (ص) لازم باشد جانب احتیاط را رعایت نمایند (معرفت، ۱۳۷۷ ش، ۲: ۶۰۶-۶۰۴).

منابع

- ۱- آل جعفر، مسلم عبدالله (۱۴۰۵ق) اثرات تطوّر الفکری فی العصر العباسی. چاپ اول. بیروت: مؤسسه الرساله.
- ۲- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی (۱۳۸۶ق) الموضوعات. به کوشش: عبدالرحمان محمد عثمان. چاپ اول. مدینه: المكتبة السلفية.
- ۳- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۰۵ ق) البداية والنهاية (تاریخ ابن کثیر). چاپ دوم. بیروت: مكتبة المعارف.
- ۴- همو (بی تا) الاصابة في تمييز الصحابة. بیروت: دار الکتب العلمیة .
- ۵- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۹۱ ق) مقدمه تاریخ ابن خلدون. بیروت: مؤسسه الاعلمی.
- ۶- ابن قتیبه الدینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم (۱۳۲۶ق) تأویل مختلف الحديث. چاپ اول. کردستان: مطبعة کردستان العلمیه.
- ۷- ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل (۱۳۸۸ق) تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر). بیروت: دار المعرفة .
- ۸- همو (۱۳۹۴ق) البداية والنهاية (تاریخ ابن کثیر). چاپ دوم. بیروت: مكتبة المعارف .
- ۹- ابوری، محمود (بی تا) اضواء علی السنة المحمدیة. چاپ پنجم. بی جا. نشر بطحاء.
- ۱۰- ابوالسعود، محمد بن محمد العمادی (بی تا) ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم (تفسیر ابوالسعود). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۱- احمد بن حنبل (۱۴۰۲ق) المسند. استانبول: کاگری یا بینلاوی.
- ۱۲- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق) صحیح البخاری. بیروت: دارالفکر.
- ۱۳- جزائری، سید نعمت الله (۱۴۰۴ ق) النورالمبین فی قصص الانبیاء والمرسلین. قم: کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی.
- ۱۴- ذهبی، محمد حسین (۱۴۰۵ق) الاسرائیلیات فی التفسیر و الحديث. چاپ دوم. دمشق: دارالایمان.

- ۱۵- شهید ثانی، زین الدین الجبعی العاملی (۱۴۱۳ق) **الرعاية في علم الدراية**. به كوشش: عبدالحسين محمد على بقال. چاپ دوم. قم: كتابخانه آية اله نجفی مرعشی.
- ۱۶- علی، جواد (۱۹۷۸م) **العرب قبل الاسلام**. چاپ دوم. دارالعلم للملایین. بغداد: مكتبة النهضة و بیروت.
- ۱۷- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۶۴ش) **قاموس قرآن**. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- ۱۸- قرطبی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۶ق) **الجامع لاحكام القرآن**. قاهره: دارالكتاب العربی.
- ۱۹- معرفت، محمد هادی (۱۳۷۷ش) **التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب**. چاپ دوم. مشهد: دانشگاه رضوی.
- ۲۰- نحاس، ابوجعفر بن احمد (۱۴۰۷ق) **الناسخ و المنسوخ فی القرآن**. چاپ اول. قاهره: مكتبة عالم الفكر.